

## بازسازی نظریه دولت نزد ژیل دلوز

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۳۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۱۲/۰۵)

احمد خالقی دامغانی<sup>۱</sup>

محسن جمشیدی<sup>۲</sup>

### چکیده

بازسازی و بازتعریف مفاهیم کلاسیک یکی از ویژگی‌های عمده تفکر پسااستارگرایی می‌باشد. ژیل دلوز فیلسوف فرانسوی نیز به‌سهم خود در فرایند بازتعریف مفاهیم کلاسیک سهیم شده است. یکی از مفاهیمی که دلوز در تفکر خویش بازتعریف و بازسازی می‌نماید، مفهوم دولت است. روش دلوز برای بازتعریف مفاهیم از جمله مفهوم دولت، قراردادن آن‌ها در یک چارچوب هستی‌شناسانه جدید بوده است. بدین معنا که دلوز با ایجاد یک سیستم فلسفی و با بهره‌گیری از یک رهیافت واحد و نظام‌مند مفاهیم مختلف را در قالب یک هستی‌شناسی واحد قرار داده است. هستی‌شناسی که در یک رابطه دوگانه میان امر بالفعل و امر مجازی قرار دارد. به‌همین منظور در این نوشته نویسنده نشان می‌دهد که چگونه نظریه دولت بازسازی شده توسط دلوز با نظریه وی در خصوص حرکت، به‌لحاظ هستی‌شناسی از ساختار مشابهی بهره می‌برد. این ساختار مشابه هستی‌شناسی، همان رابطه امر مجازی و امر بالفعل است. بر این اساس دولت با مانند حرکت در سه سطح متفاوت تحلیل خواهد شد: سطح نقاط

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) (dr.khaleghi@ut.ac.ir)

۲. دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران (mohsen.jamshidi@ut.ac.ir)

و مکان - زمان، سطح حرکت جوهری و سیوروت درونی، سطح ارتباط با امر مجازی. اهمیت این بازتعریف بر چنین ساختار هستی‌شناسی از آن‌روست که رهیافت نهادی و ایستای مسلط در تحلیل‌های سیاسی را دچار تحول بنیادین می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: دولت، حرکت، امر مجازی، امر بالفعل، هستی‌شناسی.

## مقدمه

از ویژگی‌های مهم تفکر پسا ساختارگرایی بازتعریف مفاهیم کلاسیک در حوزه‌های مختلف از روان‌شناسی گرفته تا فلسفه و سیاست است. این ویژگی کم‌وبیش نزد همه متفکران پسا ساختارگرا مشاهده می‌شود. یکی از چهره‌های برجسته پسا ساختارگرایی ژیل دلوز فیلسوف برجسته فرانسوی است. در اهمیت دلوز همین بس که فوکو در خصوص وی گفته بود «شاید یک روز این قرن به نام قرن دلوز نامیده شود» (Foucault, 1970: 885) این سخن گرچه کمی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد اما بهره‌ای از حقیقت را نیز در خود نهفته دارد. حوزه پژوهشی دلوز از فلسفه گرفته تا ادبیات از سینما گرفته تا روانکاوی را در بر می‌گیرد.

از ویژگی‌های اصلی تفکر دلوز آن است که او با بهره‌گیری از رهیافتی یگانه و سود جستن از یک دستگاه هستی‌شناسی منسجم به بازآفرینی گسترده مفاهیم در حوزه‌های مختلفی که در آن ورود کرده، پرداخته است. حوزه سیاست نیز از این امر مستثنی نیست و دلوز در آثاری که به سیاست اختصاص داده است، بسیاری از مفاهیم پایه‌ای سیاست را بازتعریف نموده است. یکی از بهترین نمونه‌های چنین رویکردی در بازآفرینی معنایی مفهوم دولت نزد دلوز یافتنی است. در این نوشتار به‌چگونگی بازآفرینی مفهوم دولت نزد دلوز خواهیم پرداخت. این بازتعریف از این‌رو اهمیت دارد که کمک می‌نماید تا تصور دیگرگون و بدیعی از دولت به‌دست آید؛ به‌عبارت دیگر دلوز، تحولی بنیادین در نظریه دولت ایجاد می‌کند که خود می‌تواند به‌عرصه یک نظریه سیاسی جدید نیز بیانجامد.

در تفکر عادی به‌طور معمول، دولت به‌عنوان یک نهاد مستقل و به‌عنوان یک نیروی اثرگذار در امور سیاسی در نظر گرفته می‌شود. دست‌آورد بازتعریف مفهومی دلوز در باب دولت آن است که وی نشان می‌دهد، دولت برخلاف آنچه



تصور می‌شود، بر بستری از سیورورت‌ها و تحولات درونی و جوهری بنا شده است. دولت در سامانه فکری دلوز نه به‌عنوان یک‌نهاد مستقل از امور دیگر و عنصر اصلی سازنده سیاست، بلکه به‌عنوان محل تجلی، ظهور و بروز آن‌چه او نیروها و سیال‌های اجتماعی می‌خواند، تصور می‌گردد.

در این میان سعی خواهیم کرد به‌صورت حاشیه‌ای و البته بی آنکه از مسیر اصلی بحث منحرف شویم با برخی مفاهیم بنیادی در تفکر دلوز آشنا شویم. مفاهیمی که برای درک اندیشه دلوز ضروری به‌نظر می‌رسد. به‌همین منظور از تحلیل دلوز درباره حرکت آغاز می‌کنیم. تحلیلی که دلوز خود از برگسون نقل می‌نماید.

### چیستی حرکت

یکی از مباحث قدیمی فلسفه و متافیزیک تحلیل چیستی حرکت و تبیین نسبت حرکت با زمان بوده است. اگر از هراکلیتوس، پارمنیدس و تناقض‌مشهور زنون بگذریم، دست‌کم ارسطو یکی از نقاط آغازین بحث در خصوص ماهیت حرکت بوده است. به‌صورت سنتی و بر اساس برداشت عمومی، حرکت یک امر عرضی تلقی می‌شود که بر یک امر عارض می‌شود. حرکت یک امر بیرونی نسبت به چیزی (ابژه حرکت، چیزی که حرکت می‌نماید) تصور می‌شود که بنابر آن یک چیز از موقعیت الف به موقعیت ب منتقل می‌شود. دلوز به پیروی از برگسون معتقد است که در چنین تحلیلی حرکت با مسافت طی شده در یک مکان از الف به ب یکسان انگاشته می‌شود. حرکت در ظرف مکان تصور می‌گردد. (Deleuze, 1983: 9)

دلوز به پیروی از برگسون بر آن است که این انگاره درباره حرکت تصویری نادرست است و حرکت، قابل تقلیل به مکان نیست. حرکت یک کمیت متصل است که بیانگر یک تداوم می‌باشد. توضیح آنکه در تصور ابتدایی حرکت قابل

تجزیه به اجزا گوناگون بوده است. وقتی شی را در حال حرکت از الف به ب در نظر می‌گیریم، می‌توانیم این مسیر را به خرده مسیرهای کوچک‌تر تقلیل بدهیم و بگویم، از الف به د، از د به ر، از ر به ج و از ج به ب. این تقسیم‌پذیری را می‌توان تا سطوح بعدی نیز ادامه داد. از جانب دیگر همین ویژگی را می‌توان در مورد زمان‌بندی حرکت هم در نظر گرفت. زمان A در نقطه الف، زمان B در نقطه د، زمان C در نقطه ر، زمان D در نقطه ج، زمان E در نقطه ب.

اگر حرکت را همانند دلوز یک کمیت متصل بدانیم، به آن معناست که حرکت امری عرضی و خارج از یک جسم نیست که بر آن عارض شود و در طی آن یک شی از یک موقعیت در یک مکان - زمان به موقعیتی دیگر در مکان-زمان ثانویه جابه‌جا گردد. در تصور دلوزی - برگسونی از حرکت، حرکت امری ذاتی و درونی هر پدیده‌ای است و هر امری خود بیانگر یک شدن ناب است. شدن ناب به این معنا که پدیده و شی در مسیر تحول درونی خویش از صورتی به صورت دیگر تحول یافته و استحاله می‌یابد. نقطه الف در حرکت از نقطه ب مستقل نیست، بلکه این‌ها همه بیانگر پیوستار و استمرار واحد هستند که فرآیند درونی حرکت پدیده معنا می‌یابد. همین امر در مورد زمان نیز صادق است. زمان A از زمان B تا زمان E مستقل نیستند. نه زمان و نه مکان هم‌چون ظرفی نیستند که در آن حرکت بر روی شی واقع شود. بلکه این امور خود درونی حرکت جوهری شی هستند.

این دوگانه را دلوز با چنین فرمولی تقسیم‌بندی می‌کند:

«حرکت واقعی ← دهر انضمامی» در برابر «قطعات ثابت + زمان انتزاعی»

(Deleuze, 1983: 10).

دلوز بر آن است که خود این حرکت انضمامی، به‌نوبه خویش محل تجلی و بیان یک کلیت است. این کلیت هر بار به‌نحوی و به‌صورتی خود را آشکار ساخته و متجلی می‌سازد، در این اثر بدان دهر گفته می‌شود. دلوز در اثری دیگر نام این کلیت همیشه ثابت که خود را دائماً به‌صورتی دیگر بیان می‌کند «گذشته» اعلام



می‌کند. «یک گذشته عام وجود دارد که گذشته خاص این یا آن لحظه نیست، بلکه به‌سان یک عنصر هستی‌شناسی است، یک گذشته ازلی و برای همه زمان‌ها، چیزی که شرط ضروری گذار تمام اکنون‌های خاص است» (Deleuze, 1966: 52) دلوز و برگسون معتقدند که این گذشته عام و مطلق عرصه هستی و وجود است.

یکی از نکاتی که در این بحث حائز اهمیت است، نوع نسبتی است که میان آن‌چه «گذشته» خوانده می‌شود با آن‌چه اکنون یا حال خوانده می‌شود، وجود دارد. در تصور ابتدایی و عام، گذشته به‌عنوان گذشته و ماسبق اکنون تصور می‌گردد.<sup>۳</sup> گذشته یک‌زمان حال سپری شده و قدیمی تصور می‌شود. گذشته، گذشته است و دیگر وجود ندارد و به‌صورت انحصاری به‌عنوان امری که تعلق به‌اکنون دارد، در نظر گرفته می‌شود. در انگاره دلوزی - برگسونی از گذشته این امر مدنظر نیست. بلکه گذشته یک امر مطلق است که وجودی مستقل و رها از هر اکنونی دارد. نه‌تنها گذشته از اکنون رها است، بلکه چنان‌که در عبارت بالا دیدیم، گذشته شرط ضروری برای وجود هر اکنونی است. در تصور ابتدایی گذشته باحال و اکنون غیرقابل جمع‌اند و نمی‌توانند، هم‌زمان وجود داشته باشند، اما در این‌جا گذشته به‌صورت امری معاصر باحال و اکنون تصویر می‌گردد.

«گذشته و حال به‌عنوان دو بعد متوالی متمایز نمی‌گردند، بلکه دو عنصری که باهم وجود دارند یکی که حال است و به‌صورت مستمر در حال گذار است و

۱ l'etre.

۲ Present.

۳. این نوع درک از گذشته به‌عنوان امری که معنای خود را به‌عنوان بعدی از اکنون می‌گیرد، در پدیدارشناسی نیز وجود دارد.

۴ coexistent.

دیگری که گذشته است و به صورت مداوم هست اما به واسطه آن تمامی اکنون‌ها گذار می‌کنند و می‌گذرند» (Deleuze, 1966: 54).

به طریقی دیگر فرمول حرکت و دهر بازسازی می‌شود. اگر در پی هر حرکت یک دهر وجود دارد، در هر اکنون در حال‌گذاری یک گذشته مطلق وجود دارد. به زبان دلوز یک تفاوت در طبع میان این دو حوزه وجود دارد. «میان گذشته و اکنون یک تفاوت در طبع وجود دارد» (Deleuze, 1966: 57) تفاوت طبع در زبان دلوز به این معناست که به لحاظ هستی‌شناسی میان دو امر تفاوت وجود دارد. دو حوزه که از لحاظ وجودی باهم متمایزند و به همین دلیل قیاس ناپذیرند. این قیاس ناپذیری البته به این معنا نیست که میان این‌ها ارتباطی وجود ندارد، اما به این معناست که در مقام تحلیل نمی‌توان امری را در یک سطح با امری در سطح دیگر مورد سنجش قرارداد.

در نظام اندیشگی دلوز تفاوت در طبع میان دو حوزه به صورت برجست‌های قابل بازیابی است. از یک سو حوزه امر مجازی<sup>۱</sup> و از سوی دیگر حوزه امر بالفعل<sup>۲</sup>. وقتی دلوز از تفاوت طبع سخن می‌گوید، به این موضوع اشاره دارد که یکی از حوزه‌ها در سطح امر مجازی است و حوزه دیگر در سطح امر بالفعل؛ بنابراین گذشته یا دهر در سطح امر مجازی قرار دارند و اکنون یا حرکت در سطح امر بالفعل. ثبات در سطح امر مجازی و شدن و سریان در سطح امر بالفعل.

برای بهتر فهم شدن بحث در مورد رابطه امر مجازی و بالفعل، باید به این نکته توجه داشت که امر مجازی با سطح وجود ارتباط دارد و امر بالفعل با سطح

<sup>۱</sup> Difference en nature.

<sup>۲</sup> le virtuel.

<sup>۳</sup> l'actuel.

امکان‌ها؛ از یک سو عالم امکان و بالقوگی در سطح امر بالفعل و از سوی دیگر حصول و فعلیت در سطح امر مجازی. رابطه میان این دو سطح متفاوت رابطه تقابل، یا تضاد نیست، بلکه رابطه تجلی و بیان‌کنندگی است. به عبارت دیگر امر مجازی، خود را صرفاً از طریق امر بالفعل متجلی می‌سازد و آشکار می‌کند و امر بالفعل نیز همواره به‌عنوان بیانی از امر مجازی عمل می‌نماید.

میان امر مجازی و امر بالفعل رابطه علیت وجود دارد، اما علیت به معنای اسپینوزایی آن. به نظر اسپینوزا «علت، خود را در معلول نشان می‌دهد». این امر به این معناست که علیت به رابطه تأثیر و تأثر به معنای فیزیکی و تجربی نیست. برای مثال وقتی یک گوی به گوی دیگری برخورد می‌کند، گوی اولی علت حرکت گوی دومی تلقی می‌شود؛ اما در این رابطه وجود و حضور گوی اول مستقل از گوی دوم است؛ اما در فلسفه اسپینوزا مراد از علیت چنین رابطه‌ای نیست، بلکه علیت جایی است که یک امر مجازی (در این جا خداوند) خود را در سطح هستی و وجودات آشکار می‌کند. تمامی هستی و موجودات هر یک در جای خویش و به نحو و تقرر وجودی خاص خویش علت خود یعنی خداوند را متجلی ساخته و آشکار می‌کنند. خداوند در مقام علت در معلول‌های خویش یعنی وجودات، هستی، عالم امکان آشکار می‌شود. (Deleuze, 1968 a, 10)

دلوز در آثار مختلف خویش این رابطه را بازسازی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه همواره یک امر مجازی خود را در سطح امر بالفعل آشکار و متجلی می‌نماید. مثلاً رابطه تمایز و بازگشت جاودان در تفسیر وی از این آموزه نزد نیچه. (Deleuze, 1968 b: 75) مورد دیگر تفسیر وی از مفهوم تبارشناسی است. دلوز در کتاب نیچه و فلسفه خویش مدعی است که معنا در سطح امر بالفعل قرار دارد و نیرو در سطح امر مجازی. تبارشناسی نیز به معنای یافتن نیرویی است که در بنیان هر معنایی خود را آشکار می‌سازد. (Deleuze, 1962: 5) همین امر در تفسیر دلوز از رابطه قدرت - دانش فوکو نیز صادق





است. دانش و اشکال آن در سطح امر بالفعل قرار دارند که قدرت و نیروها خود را در آن متجلی ساخته و آشکار می‌نمایند. دانش چیزی جز بیان قدرت نیست و قدرت جز در سایه دانش نمی‌تواند خود را بیان سازد. (Deleuze, 1986: 81) در همه این موارد امر مجازی خود را در سطح امر بالفعل آشکار ساخته و بیان می‌کند.

بازگردیم به بحث ابتدایی حرکت. بر مبنای آن چه گفته شد، حرکت چیزی نیست جز بیان و تجلی دهر. دهر در سطح امر مجازی قرار دارد و حرکت در سطح امر بالفعل. دهر جایگاه وجود است، حرکت جایگاه شدن و تحول.

از سوی دیگر نباید فراموش نمود که امکان تجزیه ذهنی حرکت به ابعاد و بخش‌های گوناگون، همان‌طور که در ابتدای بحث مثال زده شد، خود در نهایت یک توهم ذهنی است که حاصل ندیدن این ویژگی بنیادین حرکت به‌عنوان بیان دهر است. به‌عبارت‌دیگر حرکت شامل نقاط و زمان-مکان‌های مختلف می‌شود، اما به آن‌ها تقلیل نمی‌یابد. این امور از حرکت منتزع می‌شوند ولی حرکت بدان‌ها محدود نمی‌گردد. حرکت نیز خود در نهایت چیزی جز بیان دهر نیست. در نهایت بحث دلوز در بابا حرکت با این نتایج به‌پایان می‌رسد که حرکت در سه سطح قابل بررسی است:

- سطح مکان - زمان‌ها و نقاط ثابت: سطح انتزاعی و صرفاً ذهنی
- سطح حرکت به‌عنوان یک کمیت پیوسته: سطح شدن و سیلان
- سطح دهر: سطح هستی و وجود (Deleuze, 1983: 22)

## دلوز و نظریه دولت

ساختار سه‌گانه بالا را می‌توان به‌مثابه یک الگوی جامع و فراگیر برای تحلیل هستی‌شناسانه تمامی پدیده‌ها نزد دلوز در نظر گرفت. به این معنا که هر امری که ثابت و در یک مکان - زمان خاص به‌نظر می‌رسد، بخشی از یک حرکت کلی است و تصور جدایی حرکت از ظرف حرکت چیزی جز یک توهم ذهنی نیست. در مرحله بعدی از توهم ذهنی و درک انتزاعی از حرکت و امور مختلف به حرکت جوهری و درون ماندگار امور، آن‌طور که در واقع امر جریان دارد، توجه می‌شود. سپس بر اساس تحلیل علی اسپینوزایی و بر اساس رابطه امر مجازی و امر بالفعل، این حرکت واقعی و انضمامی به‌بیان و تجلی یک امر مجازی تبدیل می‌شود.

در بازتعریف مفهومی دولت نزد دلوز نیز همین مراحل صادق است. در چشم‌انداز عادی و ابتدایی دولت به‌عنوان یک نهاد، پایدار و باثبات که در مرکز تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری است، تصور می‌شود؛ اما در واقع امر این تلقی از دولت همانند تلقی نقاط در مکان-زمان‌های حرکت به‌عنوان امری ثابت و مستقل است. یک دولت و یک نهاد ثابت وجود ندارد؛ آن‌چه وجود دارد، دولت‌ها و نظام‌های حاکم تأثیرگذار است که از یک برهه تا برهه‌های دیگر تداوم می‌یابد و سپس منقضی می‌شود. در مرحله بعدی خود این دوره‌های دولت نیز به‌بیانی از یک امر مجازی یعنی آن‌چه دلوز، سیال و نیروی اجتماعی می‌خواند تبدیل می‌شود.

در چنین تحلیلی و در سطح ابتدایی دولت دیگر به‌عنوان یک نهاد ثابت در نظر گرفته نمی‌شود. تحلیل سیاسی از تحلیل شکلی - صوری دولت و نهادهای حقوقی خارج شده و دولت را در بطن یک حرکت و به‌عنوان بخشی از یک حرکت در نظر می‌گیرد. بر این اساس از تحلیل ساختار دولت به‌تحلیل عملکرد دولت پرداخته می‌شود. تحلیل کلاسیک فوکو از دولت و نظریه حکومت‌مندی



وی مثال خوبی از چنین تحلیلی است. دولت از یک ساختار به یک عملکرد و مجموعه‌ای از اعمال و کردارها تبدیل می‌شود. دولت نه نقطه‌ای است که حرکت عارض آن شود، بلکه بخشی از یک حرکت است. این حرکت خود را در پویایی و عملکردش آشکار ساخته و تحقق می‌یابد. بر همین اساس مرزهای حرکتی یک دولت از زمان آغاز مجموعه خاصی از عملکردها آغاز شده و تا پایان آن عملکردها تداوم می‌یابد. مهم نیست که چه کسی یا چه کسانی در مسند قدرت هستند، مهم این است که دولت در چه اعمال و کرداری تحقق می‌یابد. (Foucault, 2008: 11)

فوکو در کتاب «زایش زیست سیاست» نشان می‌دهد که دست‌کم از پایان قرن ۱۸ و زمان آدام اسمیت تا زمان معاصر دو نوع حکومت‌مندی متفاوت در اروپا جریان داشته است. حکومت‌مندی لیبرال و نو لیبرال. تحلیل فوکو به این نمی‌پردازد که ساخت صوری دولت در این مناطق چگونه بوده است و یا این که چه حزی یا چه کسانی به‌مسند قدرت رسیده‌اند. ملاک تحلیل او بررسی این امر است که چگونه در یک برهه تاریخی خاصی مجموعه‌ای از اعمال و کردارها از سوی دولت اعمال می‌شود و چگونه از زمانی دیگر اعمالی دیگر جانشین این نظام سابق می‌شوند. ملاک اصلی تحلیل اعمال و کردار است. برای مثال فوکو می‌گوید: «زمانی که من می‌گویم، آن چه وجود نداشته به یکباره به‌وجود می‌آید و چیزی می‌شود، آن چه من میل دارم نشان دهم این نیست که چگونه یک خطا، یا یک توهم زاییده می‌شود. بلکه این است که چگونه یک رژیم خاص حقیقت و نه یک خطا یا توهم به‌چیزی اجازه پدید آمدن می‌دهد. این امر یک توهم نیست زیرا به‌معنای واقعی کلمه این مجموعه‌ای از کردارها و اعمال واقعی است که آن‌را می‌آفریند و به‌صورت تجربی آن‌را در واقعیت امر شکل می‌دهد» (Foucault, 2008: 19).

فوکو تأکید می‌کند که هدف تحلیل او از مواردی مانند بیماری، دیوانگی،

جنسیت و امثالهم آن نیست که با این موضوعات به مثابه مفاهیم نظری و انتزاعی برخورد کند. بلکه برای او موضوع شدن و پدیداری این مفاهیم در نتیجه پدیدار شدن مجموعه‌ای از اعمال و کردارهاست. مفهوم انتزاعی نه حاصل کندوکاو ذهنی و تحقیق علمی مستقل، بلکه نتیجه اعمال و تحقق و هم‌چنین رواج و مرسوم شدن مجموعه‌ای از اعمال و کردارهاست. او در همین اثر در تحلیل ویژگی‌های سیاست مدرن و اقتصاد عنوان می‌کند که: «سیاست و اقتصاد اموری نیستند که از قبل وجود داشته باشند، هم‌چنین آنان خطاها، توهمات یا ایدئولوژی نیستند. آن‌ها اموری‌اند که وجود نداشته‌اند و با این‌وجود در واقعیت شکل یافته‌اند و ذیل یک نظام حقیقت که درست را از نادرست متمایز می‌کند، پدید آمده‌اند» (Foucault, 2008: 20)

بر این اساس است که کانون توجه بر ویژگی‌های پویا و دینامیک است نه ابعاد ثابت و استاتیک. درست در چنین چارچوبی است که نقاط گسست اهمیت می‌یابند. نقاط گسست جایی هستند که یک حرکت به پایان خود می‌رسد و حرکتی جدید آغاز می‌شود. مهم‌ترین تجلی این آغاز و پایان زوال و پیدایی مجموعه‌ای از اعمال و کردارهاست.

در گام بعدی، پس از آنکه تحلیل دولت به تحلیل اعمال و کردارهای حکومتی تبدیل شد، باید آن نیرو یا امری که در این اعمال و کردارها فعلیت یافته را تشخیص داد. اگر در گام ابتدایی نوعی دیرینه‌شناسی دولت و اعمال و کردار حکومتی مطرح است، در این گام به تبارشناسی آن امر مجازی پرداخته می‌شود که در این شکل خاص فعلیت یافته است. اعمال و کردار حکومتی، حکومت مندی به بیان نیرو و قدرت استحاله می‌یابند. این گام را می‌توان تبارشناسی دانست. تبارشناسی برای کشف نیرو و قدرت فعلیت یافته در کردار و عمل دولت و حکومت.

بر این اساس قدرت و نیرو در مقام امر مجازی قرار می‌گیرند. البته قدرت در



این معنا، قدرت در معنای عام و ابتدایی که به‌عنوان یک خصیصه و تحت مالکیت معنا می‌یابد، نیست. قدرت به روابط قدرت و روابط نیروها مربوط می‌شود. در این سطح نیروها قرار دارند. نیرو و قدرت در سطح مجازی است که در سطح بالفعل به‌صورت اعمال و کردارهای حکومتی فعلیت می‌یابد. نیرو بر نیرو تأثیر می‌گذارد، اما در عمل و کردار حکومتی، در بیان آشکار می‌شود. بدین ترتیب همان‌گونه که تلقی جدید از حرکت به دهر و «گذشته» و شرایط تجلی و بیان آن انجامید، از دولت به‌عنوان نهاد، به‌اعمال و کردارهای حکومتی و حکومت‌مندی‌گذار نموده و سپس این اعمال به‌بیان نیروها و قدرت تحول می‌یابند. در ادامه سعی می‌شود تا به‌صورت جزئی‌تری این ساختار تحلیلی در آثار دلوز مورد ردیابی قرار گیرد.

بر اساس مقدمات ذکرشده به‌صورت جزئی‌تری به‌بررسی دیدگاه دلوز در مورد دولت خواهیم پرداخت. در این میان آن‌چه توجه به آن ضرورت دارد، ویژگی امر اجتماعی و هم‌چنین ویژگی‌های خاص جامعه مدرن و سرمایه‌داری از نظر دلوز است. دلوز بر آن است که جامعه همانند یک بدن است. این بدن، به‌مانند مفهوم بدن نیچه‌ای حاصل کشاکش نیروها و اراده‌های معطوف به‌قدرت مختلفی است. هر نیرویی در سطح این بدن در جهتی حرکت می‌کند. دلوز به این نیروها، سیال می‌گوید.

از نظر دلوز هر جامعه‌ای بر مبنای یک نظام کدگذاری و مرزبندی برای این نیروها عمل می‌نماید. به‌عبارت‌دیگر «امر اساسی در هر اجتماعی چسب زدن و برچسب خوردن است» (Deleuze, 1972: 266) برای مثال در سطح جامعه برای افراد از طبقات و ویژگی‌های مختلف نوع نظام‌های پوششی، گفتاری،



کرداری تفاوت می‌کند. حتی برای موقعیت‌های سنی مختلف نیز نظام‌های متفاوتی وجود دارد. خود دلوز در یکی از درس گفتارهای خویش به مسئله مدل مو اشاره می‌کند. مدل مویی که یک استاد دانشگاه انتخاب می‌کند با مدل موی یک نوجوان تفاوت داشته و نحوه گفتار و کردار یک شخصیت بازاری با یک قاضی دادگاه تفاوت می‌کند. پوشش یک دختر نوجوان با یک زن مطلقه نمی‌تواند هیچ وجه اشتراکی داشته باشد. این امور که در سطح اجتماع به صورت مداوم در حال مرزبندی و کدگذاری انسان‌ها هستند، در واقع در حال تبدیل و بیان کردن سیال‌ها و نیروها هستند.

در اینجا مجدداً فرمول امر مجازی و امر بالفعل خود را نشان می‌دهد. از یک سو نیروها و سیال‌ها در سطح امر مجازی قرار دارند و از سوی دیگر نظام کدگذاری مرزبندی که در سطح امر بالفعل می‌باشند. بنابه ماهیت امر مجازی نیروها و سیال‌ها بی‌شکل و نامتعیین‌اند؛ ولی کدها و مرزها، متعین و ثابت. سیال‌ها در سطح بدن اجتماعی هستند و کدها و مرزها در سطح جامعه<sup>۱</sup>. بدن اجتماعی با امر مجازی ارتباط دارد و جامعه با امر بالفعل. دلوز مدعی است که کارکرد هر جامعه‌ای متکی بر نظام کدگذاری و مرزبندی سیال‌هاست و بدین‌وسیله است که هر جامعه‌ای ادامه فعالیت می‌دهد. جامعه سعی می‌کند پویایی و تحول درونی حرکت سیال‌ها را با اشکال و فرم‌های ثابت خود کنترل و مهار نماید. بر همین مبناست که دلوز وظیفه مورخ را تشخیص نقاط گسست می‌داند. او اعلام می‌کند که «وظیفه مورخ تشخیص زمان همراهی یا خودانگیختگی حرکت سیال است. از یک سو مرززدایی شدن و رمزشکافی شدن و از سوی دیگر رمزگذاری مجدد و مرزبندی نوین» (Deleuze, 1980: 269)

۱. socius.

۲. society.

این امر از آن روست که در این لحظات است که یک شکل از جامعه به شکلی دیگر تحول می‌یابد.

اما دلوز معتقد است که جامعه سرمایه‌داری از این امر مستثنی است. شکل‌های سنتی جامعه که دلوز آن‌ها را به اشکال جامعه بدوی، جامعه استبدادی تقسیم می‌کند، بر مبنای رمزگذاری و محدود نمودن دائمی سیال‌ها عمل می‌کردند. تهدید این جوامع نیز در چنین چارچوبی معنا می‌یابد. وقتی نظام کدگذاری این جوامع دچار بحران شود، جامعه و دولت از کار افتاده و دیگر نمی‌تواند به پیش رود؛ اما جامعه و دولت سرمایه‌داری در جهت عکس حرکت می‌کند. آنچه برای جوامع دیگر تهدید است، شرط تحقق این جامعه است. دولت سرمایه‌داری و نظم سرمایه‌داری بر مبنای مخروطه نظام‌های پیشین بنا شده است. «پدید آمدن مفاهیم مالکیت خصوصی، ثروت، تجارت و طبقات به معنای آن است که نظام رمزگذاری ورشکست شده است. ظهور و پدیداری سیال‌هایی که اکنون رمزشکافی شده و از سطح بدنه اجتماعی گذر می‌کنند و از بخشی به بخش دیگر حرکت می‌کنند» (Deleuze, 1972: 258)

دلوز نشان می‌دهد که در زمانی که نظام اجتماعی دیگر نمی‌تواند، نیروها و سیال‌های اجتماعی را رمزگذاری و مرزبندی نماید، جامعه دچار شکاف و بحران می‌شود. سیستم اجتماعی خرد شده و درهم می‌شکند. در این فضا دو اتفاق ممکن است رخ دهد یا آنچه دلوز بدان ارتباط می‌گوید و در طی آن سیال‌های مختلف و مرززدایی شده هر یک در جهتی حرکت می‌کند و در این جایگاه سرعت یافته و شتاب می‌گیرند؛ که در طی آن وضعیت گسترش تمایز و تکرار پدید آمده و تفاوت به‌ویژگی اصلی جامعه تبدیل می‌شود. وضعیتی که دیگر

سخن از اقلیت و اکثریت بی‌معنا می‌شود و یا آن‌چه بدان صرف‌لمی‌گوید و تحت لوای آن‌یک سیال اجتماعی سایر سیال‌ها را به‌زیر یوغ خود درآورده و مجدداً وحدتی تازه در سطح سیال‌ها پدید محاسبه؛ در این وضعیت تکثر و تفاوت در ذیل یک اصل کلی و وحدت اولیه تعریف و تعبیر می‌گردد.

دولت و جامعه سرمایه‌داری در چنین بستری شکل می‌گیرد. در زمانی که نظام سنتی اجتماعی دچار بحران شده و رمزگذاری و رمزبندی آن از کار می‌افتد، سرمایه‌داری نظام تازه‌ای از رمزبندی را سامان می‌دهد. این نظام تازه اصل ویژگی رمززدایی را پذیرفته و سعی می‌کند مطابق منطق رمزشکافی و بدون رمزگذاری عمل نماید؛ اما سرمایه‌داری از منطق ارتباط پیروی نمی‌کند، بلکه از منطق صرف استفاده می‌کند. سرمایه‌داری به‌جای رمزگذاری، از سیستم آکسیوماتیک جدید بهره می‌برد. این سیستم آکسیوماتیک نه بر مبنای رمزگذاری و رمزبندی بلکه بر مبنای ایجاد منطق واحد بنیادی برای امور پیش می‌رود.

برای مثال سرمایه‌داری نظام دانش روانکاوی را برای تحلیل رفتار فردی می‌آفریند. روانکاوی و تحلیل ادیپی آن، یک الگوی ثابت و واحد را برای تمامی کنش‌ها و رفتارها ارائه می‌کند. این نظام تازه دیگر جنبه‌های متافیزیکی و اسطوره‌های جوامع بدوی را ندارد که با اسطوره و افسانه ارتباط داشته باشد؛ بلکه تحت لوای علم و قانون فردی یا اجتماعی یک اصل ثابت و یک نهاد بنیادی برای همه امور مفروض واقع می‌شود. یک ادیب برای همه انسان‌ها. نقد دلوز به ادیب و روانکاوی آن نیست که این امر نادرست و یا نابسند است؛ نقد اصلی آن است که وضعیتی که فروید با استفاده از ادیب و مثلث پدر، مادر و

۱.conjugation.



فرزند توضیح می‌دهد، صرفاً یکی از وضعیت‌های ممکن است، نه تنها وضعیت ممکن. دلوز خاطر نشان می‌کند که «این درست است که هیچ چیز پیشا ادیپی وجود ندارد و ادیپ از روزهای اول جریان دارد، البته در نظم سرکوب و ناخودآگاه؛ اما این نیز درست است که همه چیز در نظم تولید غیر ادیپی است؛ که غیر ادیپ و ناادیپ بودن همان قدر زود که ادیپ آغاز می‌شود، آغاز می‌شوند و در ادامه پی گرفته می‌شوند، در یک نظام متفاوت، در یک بعد دیگر و با کاربردهای دیگر ناخودآگاه و...» (Deleuze, 1972: 119-120)

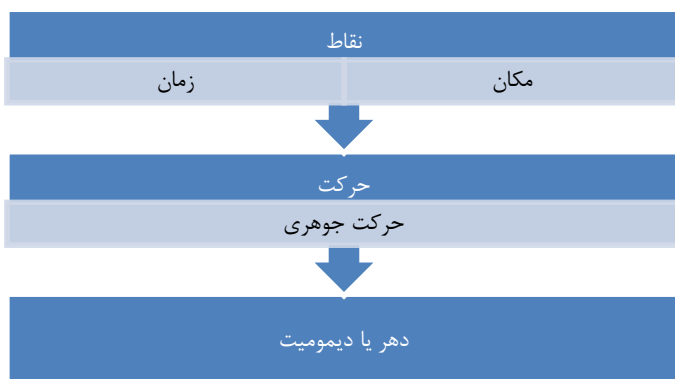
سرمایه‌داری با سیستم آکسیوماتیک خویش منطق ادیپ را بر تکتوری از منطقه‌ای مختلف تسری داده و تکتور و تفاوت را به یکسانی و این‌همانی تقلیل می‌دهد. بدین‌وسیله روانکاوی یک دانش محافظه‌کار است. زیرا به لحاظ کارکردی در حال صرف کردن سیال‌های مختلف در ذیل یک سیال واحد است.

بر همین مبنا این جامعه، از منطق متعارف کدگذاری و وحدت‌بخشی جوامع گذشته پی‌گیری نمی‌کند. دولت سرمایه‌داری نیز دولتی است که نه بر مبنای یک مرکز قدرت و وحدت منابع قدرت بنا شود، بلکه این دولت بر بنیان عدم تمرکز و تشتت مراکز بنا شده است. برای مثال در جوامع بدوی و یا استبدادی، قدرت بر مبنای یک نهاد اصلی که قبیله یا قوم و در برخی موارد نهاد مذهبی بود، سامان می‌یافت؛ اما در جوامع مدرن نهادهای مختلفی در دل نهاد دولت حضور دارند؛ ارتش، قوای مختلف دولتی مثل قوه مجریه، مجلس و نهاد قضائی، بخش‌های مربوط به نهادهای اقتصادی مثل بانک‌های مرکزی و... بر این مبنا دولت مدرن بر تشتت منابع و نهادهای بنا شده است. این ویژگی با ویژگی اصلی جامعه مدرن هماهنگ است. (Deleuze, 1980: 257)

دولت بر این اساس به محل تلاقی نهادهای قدرت تبدیل می‌شود. تشتت ویژگی اصلی دولت مدرن است؛ اما این امر در سطح امر بالفعل است و تشتت

نهادی مذکور، یک تشتت صوری است. در بنیاد این تشتت صوری یک تشتت حقیقی و واقعی در سطح امر مجازی قرار دارد. سطح نهادی ابتدایی که در عرصه بالفعل قرار دارد، ساحت مولار است و سطح امر مجازی که تشتت حقیقی در آن جریان دارد، سطح مولکولار است.

برای درک بهتر امر مولار و مولکولار باید به بحث ابتدایی در مورد حرکت بازگشت. در یک سطح حرکت وجود داشت و در سطح دیگر آنچه در حرکت بیان می‌شد و ظهور می‌یافت. حرکت نیز خود به مجموعه‌ای از نقاط ثابت تحول می‌یافت که حرکت بر آن عارض می‌شد؛ بنابراین بر طبق الگوی اولی‌های مراحل زیر صدق می‌نمودند:



در مقابل الگوی روبه‌رو می‌توان رابطه امر مولار و مولکولار را بازسازی نمود. سطح نهادی صوری که تشتت اولیه در آن خود را نمودار می‌سازد، معادل است با سطح نقاط. جایی که نقاط و مکان-زمان‌ها دیده می‌شوند. این سطح، سطح مولار است.

بنابراین نمی‌توان از دولت یا نهادهای تشکیل دهنده آن سخن گفت. این نهادها هم‌چون نقاط و مکان-زمان‌ها بر روی حرکت هستند، این امور معنای خود را از آن حرکت کلی می‌گیرند که در ذیل آن قرار دارند نه آنکه حرکت و تحول

به‌سان امری بیرونی بر آن‌ها عارض شود. ارتش به‌صورت امری ثابت و ماندگار صرفاً یک امر ذهنی است. هم‌چنین نهادهای دیگر مثل قوای مجریه یا مجلس. آنچه وجود دارد، خطوط حرکت و تحولی است که یک نهاد خاص در یک‌زمان خاص بخشی از آن است.

برای مثال فرض شود که صحنه‌های یک فیلم به‌صورت مجموعه‌ای از عکس‌ها در کنار هم تصور شوند. ذهن هر عکس را مستقل از عکس دیگر در نظر می‌گیرد. این در حالی است که هر عکس انتزاع ذهنی از یک کلیت سیال است. حرکت هم‌چون فیلم کلی است و صحنه‌های انتزاع شده هم‌چون نقاط و مکان-زمان‌ها. همین امر در مورد نهادها نیز صادق است. مجلس ثابت وجود ندارد که افرادی در یک‌زمان در آن بیایند و احزابی در این زمان و احزاب دیگر در زمان دیگر در آن به‌اکثریت دست یابند. حرکت‌ها و تحولات وجود دارند که این مجلس در این زمان خاص بخشی از آن حرکت کلی است. این امور در سطح مولار هستند. سطحی که دلوز به آن سطح ماکروپلتیک نیز می‌گوید.

اگر نقاط بخشی از حرکت بودند و هر حرکت بیان یک امر مجازی و یک دهر، در باب دولت و نهادهای سازنده آن چه می‌توان گفت، چه امری و چه چیزی است که در این حرکات دوره‌ای خود را به‌فعالیت می‌رساند؟ پاسخ همان سیال یا فلوکس اجتماعی است که بدان نیرو هم می‌توان گفت.

بنابراین امر مجازی در این سامانه همان فلوکس یا سیال اجتماعی است. فلوکس و سیال در میل و باور خرد مردم قرار دارد. این تعریف را دلوز متأثر از دیدگاه‌های گابریل تارد مطرح می‌سازد. دیدگاه تارد و متعاقب وی دلوز در مقابل دیدگاه کل‌گرایانه دورکیم قرار می‌گیرد. دورکیم نظم اجتماعی را برحسب نظام کل‌گرایانه جامعه تحلیل می‌کند، اما تارد در پی سیستم کلی، مجموعه‌ای از اعمال خرد و کوچک را می‌یابد. برای مثال دیگر از طبقه سخن گفته نمی‌شود، بلکه طبقه به‌عنوان یک نهاد مولار به مردم و افراد خرد در سطح

مولکولار تقلیل می‌یابد. سطح تحلیل باید مردم، افراد و نیروهای خرد باشند.  
(Deleuze, 1980: 267)

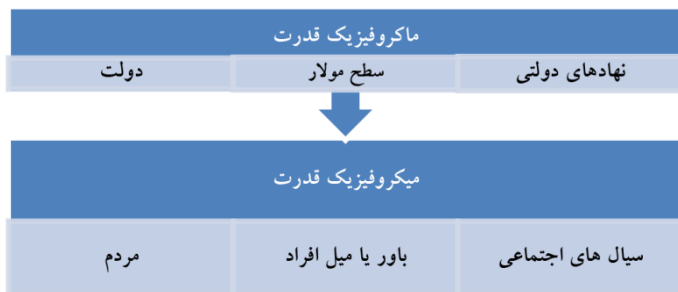
ویژگی عمل نیروهای خرد و کوچک نیز پیروی از میل یا باور است. مبنای فهم کنش یک فرد درک میل یا باور اوست؛ بنابراین در سطح میکرو فیزیک قدرت و سطح مولکولار، آنچه مدنظر است، کشف میل یا باور افراد است؛ اما مسئله‌ای که اینجا ممکن است مطرح شود، این امر است که آیا دلوز به یک فردگرایی فرو می‌غلطد؟ آیا دلوز برای فرا رفتن از جمع‌گرایی و کل‌گرایی به روان‌شناسی فردی پناه می‌برد؟

در این جاست که دلوز به سراغ فلوکس یا سیال اجتماعی می‌رود. فرد غایت تحلیل دلوز نیست، بلکه افراد برای دلوز هم‌چون نقاط تهی هستند که یک سیل و جریان از آن عبور می‌کند و آن نقاط را پر می‌نماید. فرد در مقام فرد بخشی از یک سیال اجتماعی است که از آن عبور می‌کند. در سطح میکرو فیزیک قدرت تحلیل در فرد متوقف نمی‌شود، بلکه فرد و افراد نقاط و مکان‌های عبور و گسترش سیال‌ها هستند. بر همین اساس است که میل یا باور اهمیت می‌یابد. میل یا باور بیان خواست و اراده فرد نیست، بلکه میل یا باور فرد نشانگر سیال، فلوکس یا نیرویی است که از وی عبور می‌کند و فرد را در جهت خاصی به حرکت وا می‌دارد.

تحلیل دلوز از فاشیسم نیز بر همین مبناست. دلوز برخلاف جریان غالب روان‌شناسی و روانکاوای متأثر از فروید بر آن نیست که فاشیسم حاصل تحریف و یا سرخوردگی و عدم ارضای غرایز ناخودآگاه باشد. او معتقد است که فاشیسم بیان میل جامعه به سوی مرگ است. فاشیسم در برابر و در تقابل میل توده‌ها و مردم نبوده است. بلکه فاشیسم بیان نوعی از میل بوده است. مردم به سوی فاشیسم و ویژگی‌های آن تمایل داشته‌اند. فاشیسم بیان میل بوده است.  
(Deleuze, 1980: 268)

## بازسازی نظریه دولت نزد ژیل دلوز ۱۵۷

امر مولکولار در نهایت سیال یا فلوکس است. بر همین سیاق می‌توان ادعا نمود که امر مجازی در تحلیل نهایی نیز چیزی جز همین سیال یا فلوکس‌های اجتماعی نیست. در آثار دیگر دلوز از همین سطح به‌عنوان سطح نیرو یا قدرت نیز سخن می‌گوید؛ بنابراین دولت مدرن در تحلیل نهایی به این صورت بازسازی می‌شود:



بنا به نظر دلوز وقتی از بازی سیاست رسمی و جا افتاده سخن می‌گوئیم، در سطح ماکروفیزیک قدرت هستیم. مثلاً احزاب، طبقات، انتخابات، قوای مجریه، مقننه یا قضائیه، ارتش، نیروهای مسلح و... این امور عناصر ماکروفیزیک قدرت هستند که در پیوند با یکدیگر دولت مدرن را سامان می‌دهند. به این معنا دولت مدرن محل تلاقی نهادهای مدرن است.

اما در سطح میکروفیزیک قدرت و در سطح مولکولار، نیروها و سیال‌های اجتماعی جریان دارند و حضور دارند. در این سطح دیگر از سیاست رسمی و عناصر آن سخن گفته نمی‌شود، بلکه از قضا آن چیزی که همواره سیاست رسمی را ساخته و سیاست رسمی خروجی آن بوده مطرح است. سیاست قدرت‌های خرد و منتشر که در میل و باور افراد نمود یافته و حرکت می‌نماید. از نظر دلوز افق نظریه‌پردازی رسمی در غفلت از این عرصه به سر می‌برد و ناتوان از دیدن و تحلیل این حوزه است. محض نمونه می‌۶۸ در فرانسه و اعتراضات بخش‌های مختلف اجتماعی برای سیاست رسمی و سیاست‌مداران به کلی غیرقابل درک

می‌نمود.

برای تحلیل بهتر رابطه نهادهای دولتی و فلوکس‌های اجتماعی، رابطه میان سطح مولار و مولکولار دلوژ سطوح سه‌گانه حرکت را به‌نحو دیگری در این موارد اعمال نموده است. او عنوان می‌کند که هر نهاد قدرتی از سه بعد قابل بررسی است:

- سطح قدرت آن نهاد در برابر دیگر نهادها و بخش‌ها
- منطقه عدم تعین این نهاد که به‌لحاظ تحلیلی و وجودی در ادغام با میکروفیزیک قدرت اعتبار می‌شود.
- منطقه بی‌قدرتی آن که در ارتباط با فلوکس و کوانتوم‌های قدرت مولکولار دیده می‌شود. (Deleuze, 1980: 276)

برای مثال کلیسا به‌عنوان یکی از نهادهای دولت مدرن در اروپا: در یک سطح می‌توان کلیسا را به‌عنوان یک نهاد که خود کانون قدرت و اثرگذاری است در نظر گرفت و آن را در تأثیرات نهادی که بر سایر نهادها می‌گذارد، تحلیل نمود؛ در این سطح کلیسا خود یک عامل قدرت است.

در سطح دیگر کلیسا به‌عنوان یک نهاد جزئی از یک فرایند کلی‌تر است. برای مثال وضعیت کلیسا در یک کشور خاص در زمان خاص تحت تأثیر اسقف‌های دخیل در آن و جریان فکری معنوی که در یک زمان خاص جریان دارد، عمل می‌نماید. کلیسا در این سطح به اعمال و کرداری که در یک زمان خاص در آن رایج می‌شود، تعبیر می‌گردد.

در سطح سوم پس از آنکه کلیسا از یک نهاد به مجموعه‌ای از اعمال و کردارها تقلیل یافت، خود این اعمال و کردارها، جریان‌ات فکری-فرهنگی حاکم بر کلیسا به‌عنوان سطوح فعلیت یافتن، سیال‌ها و نیروهای اجتماعی دیده می‌شود. در این سطح کلیسا چیزی جز ترجمه «کوانتوم‌های فلوکس در بخش‌بندی و تشتت نهادهای خطی مدرن نیست» (Deleuze, 1980: 275) در این جایگاه

کلیسا صرفاً یک بیان قدرت است و حوزه انفعال این نهاد است. به تعبیر دلوز حوزه بی‌قدرتی نهاد و اعمال قدرت سیال یا نیروی اجتماعی. چنین چارچوبی همان‌گونه که درباره کلیسا صحیح است، در خصوص سایر نهادهای دولت مدرن از جمله ارتش، بخش‌های مالی و قوای سه‌گانه نیز صحیح هستند. بر این اساس دولت مدرن خود حاصل تلاقی نهادهای مدرن است و بیانگر توازن نیروها میان این نهادهاست. هر کدام از این نهادها نیز خود بخشی از یک حرکت کلی‌تر و مجموعه‌ای از اعمال و کردارهای خاص است که در یک زمان و مکان خاص تجلی و بروز می‌یابند. در سطح بعدی نیز این اعمال و کردارها به بیان یک نیرو یا سیال اجتماعی تقلیل می‌یابند. بدین ترتیب ساخت دولت مدرن به‌رغم ماهیت پارانوایی خویش چیزی جز منشوری برای تجلی درون ماندگار نیروها و سیال‌های اجتماعی نیست.

### نتیجه‌گیری

دلوز به‌عنوان بخشی از جریان پسا‌ساختارگرا در جهت بازتعریف و بازخوانی مفاهیم کلاسیک تلاش می‌کند. این امر جهت‌گذار از تفکر متافیزیکی و هم‌چنین ذات‌گرا به سوی یک تفکر غیر متافیزیکی است. دلوز پیش از هر چیزی برای مقابله با عناصر تفکر سنتی و متافیزیکی به سوی وارونه کردن و مقابله با اجزای ضروری هستی‌شناسی کلاسیک رفته و بر مبنای یک هستی‌شناسی بدیع به تلاش برای غلبه بر افلاطون‌گرایی اهتمام می‌ورزد. در این راستا او هستی‌شناسی امر مجازی و امر بالفعل را مطرح می‌نماید.

چنین هستی‌شناسی این امکان را برای دلوز فراهم ساخته که در سایه آن و با بهره‌گیری از یک رویکرد سازگار و هماهنگ در عرصه بازتعریف مفاهیم در غالب یک تفکر سیستمی مفاهیم مختلف را در تفکر خویش بازتعریف نموده و معنا و کاربرد جدیدی به این مفاهیم دهد. در این نوشته سعی شد که نشان داده

شود بر چه مبنایی میان بازسازی هستی‌شناسانه مفهوم حرکت در تفکر دلوزی بر مبنای هستی‌شناسی امر مجازی و امر بالفعل و بازسازی هستی‌شناسانه مفهوم دولت یک رهیافت یگانه مشاهده می‌شود. به عبارت دیگر از نقطه نظر روش‌شناسانه و از آن مهم‌تر هستی‌شناسانه دلوز از یک روش و هستی‌شناسی واحد برای مفهوم‌سازی دو عرصه به کلی متفاوت سود جسته است. اهمیت این چنین بازتعریفی بر مبنای چنین ساختار هستی‌شناسی از این‌روست که دولت نه به‌عنوان یک نهاد مستقل و ایستا در متن تحولات سیاسی، بلکه همانند یک امر سیال و پویا تصویر می‌شود. امری که در نهایت خود محل عرصه و تجلی نیروها و سیال‌های اجتماعی است. از این گذشته دولت مدرن خود نه یک نهاد مستقل بلکه محل تضارب و اختلاط سایر نهادهای قدرت صوری در سطح اجتماع انگاشته می‌شود.



## منابع

- Deleuze, Gilles (1962), *Nietzsche et la Philosophie*, Presses Universitaires de France, Paris.
- Deleuze, Gilles (1966), *Le Bergsonisme*, Presses Universitaires de France, Paris.
- Deleuze, Gilles (1968), *Spinoza et le problème de l'expression*, Les Éditions de Minuit, Paris.
- Deleuze, Gilles (1968), *Différence et répétition*, Presses Universitaires de France, Paris.
- Deleuze, Gilles (1972), *L'Anti - Œdipe - Capitalisme et schizophrénie, en collaboration avec Félix Guattari*, Les Éditions de Minuit (coll. «Critique»), Paris.
- Deleuze, Gilles (1980), *Mille Plateaux - Capitalisme et schizophrénie 2, en collaboration avec Félix Guattari*, Les Éditions de Minuit (coll. «Critique»), Paris.
- Deleuze, Gilles (1983), *L'image-mouvement. Cinéma 1*, Les Éditions de Minuit (coll. «Critique»), Paris.
- Deleuze, Gilles (1986), *Foucault*, Les Éditions de Minuit (coll. «Critique»), Paris.
- Foucault, Michel (2008), *The Birth of Biopolitics LECTURES AT THE COLLÈGE DE FRANCE, 1978-79, TRANSLATED BY GRAHAM BURCHELL*, Palgrave Macmillan, London.
- Foucault, Michel (1970), "Theatrum Philosophicum", *Critique* 282.